

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^۱

سنت قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا

بحث اخیری که داشتیم، ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱ در تمه همین عنوان، دو سه تا از سنن دیگری که به نظر می‌رسد مناسب هست به عرض برسد، ان شاء الله صحبت خواهد شد. یکی این سنت است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ این هم از سنن است. همین طور که از سنتهای الهی است که ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾^۲ و از این قبیل تعدادی از سنن گفته شد.

حالا این سنت سنت خداست که هرکس خودش را از پلیدی‌ها تزکیه کند، رستگاری و نجات نصیب اوست. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ که در سوره مبارکه شمس هست. مکرر صحبت شده که یازده سوگند یاد شده، که در هیچ کجای قرآن یازده سوگند یاد نشده است الا در همین مورد؛ بعد اعلام شده ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾.

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا - این واوها و او قسم است. - * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۳ بشماریم یازده قسم می‌شود. سه قسم تکراری است. و آن قسم به خود وجود مقدس حضرت حق است. ما هائی که هست، ما بناها، ما طحها، ما سواها. آنها را یکی حساب کنیم میشود نه تا. باز هم هیچ کجای قرآن مطلبی با این همه قسم، و همراه با این همه سوگند بیان نشده است. بنا بر این از سنتهای الهیه است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ هرکس خودش را تطهیر کند از رذائل، از حسد از کینه از کبر، از رذائل اخلاقی خودش را پاک کند. ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ اما آن کسی که خودش را آلوده کند به رذائل، آن بدبخت و بیچاره و در هلاکت است.

در آیه دیگری هم که در سوره مبارکه اعلی است می‌فرماید ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾^۴ که چند جور معنا شده است. چند تا معنا برای این آیه در احادیث هم بیان شده است. یک آیه گاهی هفتاد جور معنا می‌شود، پنجاه جور معنا می‌شود، ده جور معنا می‌شود که با هم تضاد هم ندارد؛ تنافی ندارد. هم مثبتاتی است که با یکدیگر منافاتی ندارد. این آیه شریفه هم اعلام کرده ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ باز همین معناست هرکس که خودش را تزکیه کند؛ ﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ که این جمله بعد به گونه‌های مختلف معنا شده است. خودش را تزکیه کند، بر اساس این تزکیه هم خدا را یاد کند، سپس نماز بخواند. یا زکات فطره بدهد. و یا این که در حدیثی هم هست حضرت صادق علیه السلام به یکی از دوستانشان فرمودند این آیه

۱ - سوره اسراء، آیه ۹.

۲ - سوره حشر، آیه ۹ و تغابن، آیه ۱۶.

۳ - سوره طلاق، آیه ۳.

۴ - سوره شمس، آیات ۱ الی ۱۰.

۵ - سوره اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵.

معنایش چیست؟

زبان حالش این بود که آقا ساده است. ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ خودش را تزکیه کند. ﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ﴾ خدا را یاد کند. ﴿فَصَلِّ﴾ بعد نماز بخواند.

حضرت فرمودند یعنی هر وقت خدا را یاد کرد پا شود نماز بخواند؟ حضرت فرمودند این که تکلف شدیدی است که تا گفت خدا، پا شود نماز بخواند. بعد حضرت فرمودند این جا این فصلی یعنی درود بفرستد بعد از یاد خدا، بر محمد و آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم.

پس یکی از سنتهای الهی این است که کسی که به خودش برسد در جهت تزکیه و تطهیر خود، رستگار می‌شود. و آن کس که به خود نرسد و با آلودگی‌ها سر کند، او به هلاکت می‌افتد. این سنت خداست. هر کس باشد؛ غنی باشد، فقیر باشد، عالم باشد، جاهل باشد، در هر وضعیتی که باشد این سنت الهی است؛ اگر به خود رسید و خود را تطهیر کرد، سنت الهی نجات اوست. به خود نرسید و در آلودگی‌ها سر کرد، سنت الهی گرفتاری و بدبختی اوست.

لذا توجه فراوان داده شده است در قرآن و حدیث به این که انسان از خودش فراموش نکند. رسیدگی به خودش را یک اصل قرار بدهد. و بسیار عجیب است که در یکی از آیات شریفه می‌فرماید آنها که خدا را فراموش کردند، خدا کاری می‌کند که آنها از خودشان یادشان برود. ﴿فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ بر اساس این که آنها خدا را فراموش کردند، چوب خذلان خدا برای کسی

که خدا را فراموش کرده، فرموده است اموالش را می‌گیریم، فرموده مریضش می‌کنیم، فرموده چنین و چنان، بلکه فرموده کسی که خدا را فراموش کند، خدا هم کاری می‌کند که او از خودش یادش می‌رود. یعنی به فکر خودش نیست. توی فکر همه چیز هست، اما به فکر این که به خودش برسد، نیست. ﴿فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ چوب خذلان الهی است که بسیار بسیار عجیب است.

و در این زمینه روایات بسیار در جهت این که انسان به خودش برسد. از آن احادیث بسیار لطیفی که از حضرت صادق علیه السلام هست و در کافی شریف هم نقل شده، این حدیث کوتاه است که «لَا تَدْعُ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا. فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَ تَرْكُ النَّفْسِ وَ مَا تَهْوَى أَدَاهَا وَ كَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا». این عبارت شریف حدیث به گونه‌ای است که وقتی نوشته شود خیلی ردیف،

خیلی زیبایی خاصی دارد. معنا که بسیار زیباست، عبارت هم بسیار زیباست.

«لَا تَدْعُ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا» انسان نفسش را با خواسته‌هایش رها نکند؛ هر چه میلش کشید، خوب باشد بد باشد. «لَا تَدْعُ النَّفْسَ وَ هَوَاهَا» نه آن مواردی که بد است، رها کند. «فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا» همانا هواهای نفسانی پست می‌کند نفس را. کسی فکر نکند اگر حسودی کرد، امتیاز دارد؛ اگر تکبر کرد، امتیاز دارد؛ اگر رذائل اخلاقی را تقویت کرد امتیاز دارد؛ بلکه پستش می‌کند. این هواهای نفسانی ذلیلش می‌کند، پستش می‌کند. «فَإِنَّ هَوَاهَا فِي رَدَاهَا وَ تَرْكُ النَّفْسِ وَ مَا تَهْوَى أَدَاهَا» به اضافه این که پستش می‌کند، اذیتش هم می‌کند. یعنی پیامدهای بدی دارد و اذیت خواهد شد.

راه علاج چیست؟

راه علاج این است که تطهیر کند خودش را، و آنچه هواهای نفسانی هست، آنها را دور کند از خودش. «وَ كَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى دَوَاهَا» کف نفس از آنچه که می‌خواهد و هواهای نفسانی هست، خویشندار باشد، این دوا این گرفتاریها و بدبختی‌هاست.

یک جمله کوتاهی در این زمینه از آقا حضرت جواد علیه السلام هست، بسیار بسیار فوق العاده است

۱ - سوره حشر، آیه ۱۹.

۲ - الکافی (ط - الإسلامية) ج ۲/۳۳۶ باب اتباع الهوی

و لطیف است. حضرت می‌فرمایند که «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أَعْطَىٰ عَدُوَّهُ مَنَاهُ». خیلی لطیف است. «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ» کسی که از هوای نفسش اطاعت کند، دشمنش را به آرزوی خودش رسانده است. چه این که نفس و هوای نفس، دشمن انسان است. «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ». هواهای نفسانی دشمن انسان است.

اگر یک کسی خواسته‌های دشمنش را خودش انجام بدهد، مثلا دوتا لشگر باهم دارند جنگ می‌کنند، یک لشگر خودش را بکشند، خودش را تجهیزت خودش را نابود کنند، چقدر نفهمی می‌خواهد؟! چقدر حماقت می‌خواهد که آنچه دشمن می‌خواهد، این خودش به دست خودش انجام می‌دهد.

اگر کسی به دنبال هواهای نفسانیش رفت، مبارزه با نفسش نکرد، این چنین است که دشمنش را به خواسته خودش رسانده است. «مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أَعْطَىٰ عَدُوَّهُ مَنَاهُ». دشمنش را به آرزوی خودش رسانده است.

و لذا است که بسیار بسیار تأکید شده و خیلی بجاست که غفلت نداشته باشیم و با نفس خودمان مبارزه بکنیم. و در بعضی احادیث هست بسیاری از مطالب مهمه و هدفهای مهمه از معصوم علیه السلام سؤال می‌کند که وسیله‌اش چیست؟ همه اش مسئله مخالفت با نفس است. و البته کار ساده ای نیست؛ کار مشکلی است. و هواهای مختلف نفسانی هست، از جمله همان منیت و حالت ریاست طلبی و خودخواهی. حالا هرکس در حد خودش این زمینه‌ها برایش هست.

یک کسی مثال خوبی می‌زد، می‌گفت این خودخواهی آن قدر است که آن سابق مستراح‌ها آفتابه داشت؛ یک کسی هم مدیریت همان آفتابه‌ها را می‌کرد؛ گاهی می‌گفت این را بردار، آن را بگذار. یک جوری می‌گفت که من ریاست آفتابه‌ها دست من است. یعنی حتی یک کسی که آفتابه در اختیارش است، در یک چنین وضع پایینی به سر می‌برد، باز دور نیست از آن حالت ریاست طلبی.

یک آقای نقل می‌کردند که یک وقتی یک جمعی از قبیله‌های عرب در کوفه، رئیس‌شان رفته بود آبتنی کند در شط؛ و اتفاقاً آب بیشتر شده بود و این جناب هم غرق شده بود. می‌رفت زیر آب می‌آمد بالا، داشت غرق می‌شد. جمعی از قبیله‌اش داشتند رد می‌شدند، دیدند رئیس قبیله دارد غرق می‌شود؛ چند نفری به آب زدند و نجاتش دادند. اینها که خارج آب بودند به سرشان می‌زدند می‌گفتند سیدنا غرق. این جناب وقتی نجات پیدا کرد، گفت همان وقتی که داشتم غرق می‌شدم، می‌شنیدم اینها دارند می‌گویند سیدنا غرق، کیف می‌کردم. «آخر ما یخرج من قلوب الصدیقین حب الجاه».

این است که اگر انسان بخواهد به کمال برسد شایسته این است که از هواهای نفسانی هر چه بیشتر و بهتر خودش را دور بدارد، و این سنت الهی را توجه داشتن که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

این جا یک نکته لطیفی توی این قسمها به عنوان پرانتز آمده است. و آن این که بعد از این قسمها، سوگند به خورشید، نور خورشید، به ماه، به روز، به شب، به آسمان، به بانی آسمان، به زمین، و خدائی که زمین را این چنین خلق کرده و محل اقامت خلق کرده و گسترده است؛ بعد ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ سوگند به نفس انسان، ﴿فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾. یک پرانتز است

^۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۶۴/۷۵ باب ۲۷ مواظب آبی جعفر محمد بن علی الجواد صلوات الله علیه

^۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۶۴/۶۷ باب ۴۵ مراتب النفس و عدم الاعتماد علیها و ما زینتها و زین لها و معنی الجهاد الأكبر و محاسبة النفس و مجاهدتها و النهی عن ترک الملاذ و المطاعم

دیگر قسمها تمام شد، یک پرانتری است در حقیقت؛ بعد ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

﴿فَأَلَّهْمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ یعنی خدا به این نفس انسانی خوب و بد را فهمانده است. درس نخوانده می‌داند اصول خوبیها و اصول بدیها را. درس نخوانده می‌داند زشتیها چیست، نیکیها چیست. به مقدار لازم می‌داند. این مسئله عجیبی است که خداوند متعال به نفس انسان فهمانده است خوبی چیست، بدی چیست.

دوستی داشتیم، می‌گفت گربه می‌فهمد خوب چیست، بد چیست؛ ما نمی‌فهمیم؟! می‌آید کنار سفره یک لقمه نان برایش می‌اندازی، می‌خورد منتظر لقمه دوم است؛ ناراحت هم نیست. اما همین گربه وقتی گوشت را می‌دزدد، از آن خانه فرار می‌کند می‌رود خانه دیگر. صدای پا می‌شنود باز فرار می‌کند می‌رود یک جای دیگر. هر دو خوردن بود؛ ولی اولی ناراحتی و هراسی نداشت؛ دوم پا به فرار است. چرا؟ چون گربه هم می‌فهمد کار اولش خلاف نیست، اما کار دومش خلاف هست. گربه می‌فهمد خوب چیست، بد چیست؛ ما نمی‌فهمیم!؟

خودمان را فریب ندهیم. آنچه بین خودمان و خدا می‌فهمیم که خوب است انجام بدهیم؛ و آنچه که بد است ترک کنیم؛ آن وقت است که ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ